

ارج گذاری به تمدن غزنه

شهر غزنی در فاصله ای ۱۴۰ کیلو متر بطرف غرب کابل، و به ارتفاع ۲۲۱۹ متر از سطح بحر قرار دارد. پایتخت سلاله غزنویان در پنج کیلومتری شمالشرق شهر موجوده غزنی موقعیت داشت. پس از قرن دهم عیسوی شهرت این شهر فزونی یافت و جلایش فرهنگی و ثقافتی آن جهان تاب شد. بیجا نبود که این شهر را در آن روزگار « عروس الفلک» (۱) می گفتند. مستشرقین به این نظر اند که «غزنه» معنی خزانه را میدهد. آنها استدلال مینمایند که «کلمه ای غزنه با کلمات «غزک» یونانی و «گنجک» پهلوی که هر دو معنی «گنج» و یا «خزانه» را میدهد، بی ارتباط نیست. زیرا «غزک» آسانتر به «غزک» تحویل شده می تواند و با حذف شدن «ک» از اخیر کلمه به آسانی کلمه ای «غزنه» بدست می آید. همچنان «گنج» یکی از لغات اصیل زبان دری است که معنی «خزانه» را میدهد» (۲).

پروفسور بوسورت در دایرة المعارف اسلامی زیر نام غزنی می نویسد: «شکل کلمه باید «کنزگ» به معنی کنز و گنج بوده باشد. این اشتقاق نشان میدهد که غزنه در ادوار پیش از اسلام، مرکز مناطق ماحول زابلستان بوده است» (۳). در سال ۹۶۲ م یک حکومت مستقل محلی از جانب الپتگین در غزنی اساس گذاشته شد. الپتگین سپه سالار اردوی سامانی و والی افغانستان شمالی بود. اما در سال ۹۶۰ م از اطاعت دولت سامانی سرباز زد. او پس از فایق شدن در میدان نبرد علیه قطعات ارسالی دولت سامانی، قوای خود را به استقامت مرکز افغانستان (غزنه) سوق داد.

در مورد شگوفایی تمدن غزنه که با به قدرت رسیدن سبکتگین در سال ۹۷۷ م تحرک جدید یافت و دو قرن ادامه داشت، مؤرخین و مستشرقین زیادی ارزیابی ها و نظریات شان را نوشته اند که بازتاب جداگانه همه ای آن برداشت ها درین مقال ممکن نیست. اما اطلاعات ارائه شده آنها را می توان اینطور خلاصه کرد: ترقی و پیشرفت در غزنه بسرعت رشد یافت و در قرن یازدهم، این شهر از نظر عرفانی و عمرانی با بغداد همسری مینمود. دربار غزنه مرکز صنایع، علوم، علما و فضیلائی زمان بود (۴). با چنین صفات، غزنی مقام مرکزی را در امپراتوری آنوقت افغانستان احراز کرد. امپراتوری که «قلمرو آن از قزوین (ایران) تا دریای ستلج (هندوستان شمالی) و از خوارزم تا بحر عرب کشیده شده بود» (۵).

گرچه در غزنی زمین های حاصل خیز کم است ولی از ابتداء این شهر مورد علاقه بازرگانان بوده و توانگران زیادی در آنجا می زیستند. تا قرن نهم میلادی مردم غزنه دیانت بودائی و هندویی داشتند. آثار مربوط به آن زمان امروز در تپه سردار و فوندکیستان به چشم میخورد. پس از آنکه مسلمانان به زعامت یعقوب لیث صفاری در کابل مسلط شدند، حاکم غزنی که از خویشاوندان کابل شاهان بود، نیز سقوط کرد و بعداً عساکر عمرولیت برادر یعقوب که در سال ۸۷۸ به سلطنت نشست، غزنی را اشغال کردند.

با تمرکز یافتن حاکمیت در غزنه، دولت قادر شد تا به از همپاشیدگی قدرت که بالاخر حملات ترکها و فارس ها از قرن شش میلادی آغاز شده بود، خاتمه بدهد. همینطور در راستای مساعی دولت به خودسری ها و اقتدار روسای محلی پایان داده شد. سلطان محمود غزنوی درخشان ترین چهره سلاطین دودمان غزنوی است. عهد او به گفته ای مرحوم غبار «دوره تحکیم مبانی وحدت کشور از نظر زبان، مذهب و سیاست است. دین اسلام در تمام کشور – به جز قسمت کوچکی در شمال مشرق – منتشر گردید و زبان دری جای تمام السنه محلی و خارجی را گرفت. اداره فیودالی پراکنده نیز مرکزیت حاصل کرد و شهکار های هنری و هنرمندان مشهور درین عهد بمیان آمدند. معماری و صنعت گری، پیشه وری و آبیاری، زراعت و تجارت ترقی کرد» (۶).

در آنوقت هزار مدرسه در شهر غزنه گشایش یافته بود و مسجد با عظمت عروس الفلک گنجایش هزاران نمازگذار را داشت. در آن شهرمناره های که اطراف آن با طرحهای هندسی و با آیات قرآن کریم به خط کوفی مزین شده بود، وجود داشت که امروز هم نمونه های آن به نظر میرسد. ارگ غزنی، مقبره های سلاطین و باغ های با عظمت، تصویری روشنی از شکوه و جلال عصر غزنویان را در ذهن انسان ایجاد میکند.

محمود نه تنها پخش و اشاعه اسلام را در صدر برنامه دولتش قرار داده بود، بلکه او و اخلاش به ارزشهای تاریخی و فرهنگی مردم نیز ارج می گذاشتند. یکی ازین موارد تجلیل از جشن مهرگان بود که همساله بطور شاندار تجلیل میشد شعرای نامدار آن دوره چون فردوسی، منوچهری، فرخی و دیگران در مورد چگونگی تجلیل پرشکوه ازین روز اشعار ناب سروده اند.

تأثیر تمدن غزنه در پرورش، اعتلا و توسعه ای زبان دری آنقدر روشن و بلامنازع است که جعل کاران تاریخ هم آنرا کتمان نتوانسته اند و حتی آنهایی که همیشه افتخارات دیگران را بخود منسوب میسازند، درین زمینه مجبور به اعتراف شده اند. درینجا بی جهت نخواهد بود اگر توجه خوانندگان محترم را بر صفحه آغازین جلد سوم «دانشنامه

ادب فارسی» که به سرپرستی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - جمهوری اسلامی ایران به سال ۱۳۷۵ هـ در تهران منتشر شده است، جلب گردد:

پس از آنکه دولت سامانیان در بخارا در سرایش زوال افتاد و سر انجام فروپاشید، دولت دودمان سبکتگین در غرنه که از الگوی دربار بخارا پیروی و به آن همچشمی میکرد، پشتیبانی از ادب جوان فارسی را پی گرفت و شاعران بسیاری از دور دست ها بدان جا روی آوردند، چنانچه فرخی از سیستان، عنصری از بلخ، منوچهری از دامغان، عضایری از ری و عسجدی از مرو یا هرات راه غرنه را در پیش گرفتند و با تشویق و حمایتی که شاهان، شاهزادگان، امرای دولت و دیوان سالاران بلند پایه از آنها میکردند، در ترویج ادب فارسی میکوشیدند. محمود غزنوی با گرد آوردن چهارصد شاعر در دربار خود سنتی را پایه گذاشت که بیش از هزار سال دوام آورد. برگزیدن امیرالشعرا / ملک الشعرا که به ابتکار او باب شده بود، از لازمه های دربار و از نشانه های قدرت و تشخص گردید. (۷)

سنایی، عنصری، فردوسی، فرخی، منوچهری، ابوالفتح بستی، سید حسن غزنوی، ابوالفرج و مسعود سعد سلمان از طلايه داران شعر و ادب دری درین دور بودند. ابوالفضل بیهقی و عبدالحی گردیزی، رونق آن زمان را به معرفی گرفته اند که مارا با نوشته های شان به درک و شناخت آن عصر درخشان قادر میسازند.

محمود غزنوی (۹۹۸ - ۱۰۳۰ م) به سن ۲۷ سالگی پس از مرگ سبکتگین (۹۹۷ م) برادر خود (اسماعیل) را که در بلخ اعلان سلطنت کرده بود، خلع و پادشاهی خودش را اعلام کرد. او پس از ۳۲ سال حکومتاری موفقانه، به سن ۵۹ سالگی وفات نمود. مادرش از منطقه قندهار بود و از همین جهت بعضی ها او را زابلی نیز نامیده اند. زیرا در آنوقت نام «زابلی» یا «اراکوسیا» ولایت قندهار امروزی را نیز احتوا میکرد.

سلطان محمود غزنوی، مهارت ها و تجارب نظامی را در عهد زمامداری پدرش کسب کرد. زیرا در تحت فرماندهی او چندین سال عملیتهای جنگی را پیش میبرد. همینطور از علوم ادبی و دانش اسلامی بهره مند بود. درین عرصه آموزگاران ورزیده، او را تدریس میکردند. او در پرتو تجارب و دانش خود توانست که امپراتوری پهناوری را به کمک تشکیلات خوب نظامی بوجود آورد. محمود یک مسلمان متعصب بود و لشکرکشی های او به هندوستان هم از همین تعصب او سرچشمه میگرفت. اینکه بعضی ها میگویند که محمود بخاطر بدست آوردن «غنایم» به هندوستان لشکر میکشید، نمیتواند درست باشد. زیرا او انسان حریص به مال و زر نبود. محمود «غنایم» بدست آورده را در جهت اعمار مدارس دینی و مساجد مصرف میکرد. منظورش از چنین عملکرد، تنها پخش و اشاعه دین اسلام بود. اما بکار برد زور و وارد نمودن فشار را بخاطر اشاعه ای مذهب و یا تحقق اهداف امپراتوریش، امروز نمی توان مؤجه دانست.

حقایق تاریخی نشان میدهد که او با بت ها و اصنام در داخل افغانستان و سایر مناطق مسلمان نشین که از نظر مذهب مورد توجه قرار نداشته و جزء تاریخ فرهنگی مردم شده بودند (مانند بت های بامیان)، کاری نداشت. اما بت ها ی معابد را می شکست. طبعی است که با شکستن بت ها، تخریب معابد و منع اجباری یک آئین و مذهب، قلب پیروان آنها نیز شکسته میشد و از او آزرده میشدند. اما محمود آن را وظیفه ای دینی خود میشمرد. به این ترتیب محمود راهگشای آئین اسلام در نیم قاره هند شد.

بناء بر تشویق و مساعی محمود، دانشمندان، صنعتگران و هنرمندان زیادی به غرنه رو آوردند. دربار محمود به آنها فرصتی خوبی را مساعد ساخته و ضرورتهای معیشتی ایشان را تأمین میکرد. همینطور کتب و آثار زیادی به استقامت های مختلف علوم در غزنی جمع آوری شده بود. ریاضی دان مشهور (ابوریحان بیرونی) در دربار محمود مقیم شد و در لشکرکشی هایش به هند او را همراهی میکرد. درین مسافرت ها او با پیشوایان ادیان دیگر و دانشمندان هند به گفت و گو می نشست.

عوفی در «لباب الباب» اسمای شعراء زیادی را با نمونه های آثار شان که در توصیف محمود و کارنامه های او سروده اند، درج کرده است. از آنجمله می توان آثار ماندگار فردوسی، عسجدی بروزی، منوچهری دامغانی، زینبی علوی، محمود خراسانی، محمد بن علی عضایری رازی، کسایی مروزی، امینی نجار بلخی، ابوسعید احمد بن منثوری و ابوالفتح بستی را یاد آوری کرد. امیر الشعرا عنصری در ۳۹ قصیده، محمود را ستوده است. همینطور ۴۴ قصیده از فرخی سیستانی در وصف محمود وجود دارد.

پس از مرگ محمود غزنوی، پسرش مسعود که والی ایران بود، به خواست درباریان به غزنی برگشت و برادر عیاش خود را که شاه شده بود، برکنار کرد. مسعود خودش پادشاه شد (۱۰۳۰ - ۱۰۴۱). گرچه مسعود شخص با معرفت و چیز فهم بوده و زبانهای دری، ترکی و عربی را خوب میدانست. اما کمالات پدر را در جهت دولتمداری فرا نگرفته و رفاه عامه را تأمین نمیکرد. رفتار او با مسئولین و بلند پایگان دولت نقایص فراوان داشت. همچنان او زندگی تجملی و پر مصرف را پیشه کرده بود. اطرافیان او نیز تمثال او را تعقیب نموده و به گرد آوری ثروت، غلامان و کنیزان مصروف بودند.

در سیاست خارجی او رفتار مدبرانه دنبال میشد و با قوتهای متنفذ منطقه یعنی دولت ترکستان و خلافت بغداد، روابط حسنه داشت. اما پشتیبانی مردم روزتاروز از دولت او کم میشد. اتکاء او بر اردو هم نتیجه نداشت، زیرا

نارضایتی ها اوج میگرفت. تا اینکه سلطنت او به دست بادیه نشینان سلجوقی در ۱۰۴۱ م سقوط کرد. پس از خلع مسعود، مدعیان تاج و تخت از هر گوشه و کنار سر بلند کردند. ولی هیچکدام اینها نتوانستند که گوشه یی از عظمت و جلال عصر محمود غزنوی را اعاده کنند. با آنهم غزنی هنوز هم شهر آبادی بود تا اینکه علاوالدین حسن غوری بسال ۱۱۴۸ م با شکست دادن بهرامشاه بر غزنی مسلط شد. علاوالدین یکی از پادشاهان غوری است که پس از آتش زدن تمدن بلند آوازه و بزرگ غزنه، معروف به علاوالدین جهانسوز گردید. اوبخاطر مرگ برادرانش (روایات است که یک برادرش به دستور بهرامشاه زهر داده شده بود و دومی در میدان نبرد کشته شد) به قصد گرفتن انتقام به غزنی حمله کرد و هفت شبانه روز آن شهر زیبا را به آتش کشید. علاوالدین نه تنها غزنه را بسوخت، بلکه در راه بازگشت معموره ها و قصر های زیبا، منجمله کاخ معروف غزنویان (لشکری بازار) را در محل تلاقی رود های هیلمند و ارغنداب، حریق کرد. مهاجمین بعدی مانند چنگیز خان و تیمور، جنایات او را تکرار نمودند. چنانچه امروز تنها چند منار و چند سنگ مزار در غزنه و «طاق بست» با «قلعه لشکری بازار» (بیهقی این قلعه را بنام لشکرگاه یاد کرده است) در ولایت هیلمند باقی است.

بالاخر حمله علاوالدین به غزنی، سلسله غزنویان افغان منقرض شد و هنوز زندگی مردم بهبود نیافته بود که" در سال ۱۲۲۱م چنگیز خان این تخریبات را به سختی تکرار کرد و اهالی متمدن غزنی به استثنای صنعت کاران قتل عام شدند. هنوز غزنی از صدمات وارده، قد علم نکرده بود که در سال ۱۳۲۶ م مغولهای فارس، این بار بقایای شهر غزنی را به کلی منهدم نمودند و قرآن کریم و سایر کتب را بسوختند. قبر شهنشاه محمود غازی نیز ویران شد"(۸).

در جنگ اول افغان و انگلیس، قوای انگلیسی به مقاومت شدید اهالی غزنی روبرو شدند. این بار هم شهر بی آسیب نماند. در اثر برخورد دلیرانه مردم یک قطعه انگلیس که از قندهار بسوب کابل در حرکت بود، در غزنی تارومار شدو بر کینه ای انگلیسها در برابر این شهر افزود. پس از توافقات امیر دوست محمد خان با انگلیسها، قوای تازه دم انگلیسها به قوماندانی جنرال نات در راه عزیمت از قندهار، بتاريخ ۲۸ اگست ۱۸۴۲ بدون برخورد با مقاومت کنندگان وارد غزنی شد. درین وقت مستشرق مشهور انگلیس (راولنسن) و جنرال نات از فرصت استفاده کرده. به سلیقه انگلیسی یک دروازه کهنه چوبی را از حوالی مزار سلطان محمود غزنوی با خود گرفته و با عجله راه کابل را در پیش گرفتند. پس از مواصلت آنها به هند، لارڈ ایلنبرو اعلامیه پر طمطراقی صادر کرده و خطاب به هندوها چنین نوشت: عساکر فاتح ما بعد از چند صد سال دروازه «سومنا» را که علامه ای ذلت هندوستان در دست افغانستان بود، بیآوردندو اینک ما آنرا بشما میسپاریم. باید اتحاد ماو شما دائمی باشد... (۹). اما مؤرخین به این باور اند که دروازه مذکور متعلق به سومنات نبودو هندو ها هم باور نکردند. این تقلب نتیجه معکوس برای انگلیسها به بار آورد. آنها پس از مدتی اعلان کردند که دروازه مفقود شده است.

پس از آنکه این شهر زیبا مورد هجوم سلطان علاوالدین جهانسوز قرار گرفت، این اولین بار است که این شهرتاریخی مورد تفقد وارثین تمدن جهانی قرار میگردد، آنهم از جانب کنفرانس کشور های اسلامی. سلاطین و سلاله های مختلف در هشت قرن گذشته، هیچگاه به فکر اعمار مجدد این شهر نشدند، تا این شهر بتواند موقعیت فرهنگی خود را دوباره احراز کند.

اکنون جای خوشبختی است که اجلاس وزیران کشور های اسلامی در سال ۲۰۰۷ تصویب کرده است که از غزنی منحیث مرکز فرهنگی جهان اسلام در سال ۲۰۱۳ تجلیل بعمل آید. واقعا غزنی بزرگترین مرکز فرهنگی بود. از همین جا دین اسلام به هندوستان و ادب دری از برکت دربار غزنویان رونق یافته و به شمال هند و ایران ترویج یافت. از شروع سوقیات نظامی سلطان محمود و حمله بر پنجاب در سال ۱۰۰۷ م تا اشغال هند از جانب انگلیسها (۱۸۱۴م) زبان دری در آنکشور رونق داشت. تا اینکه انگلیسها تلاش کردند که لسان خودشان منحیث زبان رسمی در هند ترویج یابد.

عربها در افغانستان زبان عربی را تحمیل نتوانستند ولی در فارس (ایران امروز) این زبان به عوض زبان پهلوی، رسمیت یافت و منحیث زبان دربار شناخته شده. طی سالهای ۶۵۱-۷۵۰ م اموی ها سیاست عربی سازی را در ممالک مفتوحه دنبال کردند. در نتیجه همین سیاست، زبان پهلوی در فارس گام به گام مضمحل شد و نتوانست که بمقابل زبان پخته ای عربی مقاومت کند. اما زبان عربی هم قادر نشد که جای آنرا بگیرد. پس از گذشت صد سال که سلجوقی ها به فارس حمله کرده و با شکستادن قوای اعراب، بغداد را متصرف شدند. چیز فهمان آنکشور به شاه سلجوقی (طغرل) عارض شده و مشکل فرهنگی شان را از طریق وزیر دانشمند سلجوقی ها(عمیدالملک کندی) در میان گذاشتند. شاه سلجوقی مردم فارس را از تحمیل زبان عربی رهایی بخشید(۱۰) ولی زبان پهلوی از مکاتبه افتاده و نمی توانست دوباره بحیث زبان دربار رسمیت یابد. بناء بر طبق رهنمایی کندی زبان پرورش یافته دری در افغانستان، جای زبان عربی را در آنکشور گرفت. زبان دری نه تنها در دربار ایران رواج یافت، بلکه بخاطر کیفیت بهتر آن، علاقه ای فرهنگیان ایران را به خود جلب کرد. زیرا این زبان به گفته ای محمد محیط طباطبایی " از همه مزایای قابل زیست و بقاء و رواج برخوردار بود و قابلیت و استعداد کافی ترجمه از عربی به دری را داشت"(۱۱). امروز این زبان در ایران بنام زبان فارسی عمومیت دارد. مؤرخین زیادی در ایران عمداً از چگونگی پیدایش و محل رشد زبان دری (فارسی) خود را بی خبر انداخته و افتخارات مردم و سرزمین ما را به خود نسبت میدهند. بناء"

ضرور است تا در مورد تاریخ مراکز فرهنگی افغانستان منجمله غزنه بنویسیم و بگویم. اگر صدای راستی و حقیقت بلند نباشد، مردم دروغ را می شنوند.

نگارنده با نشر این مقال آرزومند است تا توجه فرهنگیان فرهیخته و وطندوست افغان در جهت آمادگی بخاطر تجلیل و ارج گذاری به تمدن غزنه مبذول گردد. باید این تمدن را تشریح کرد و مردم را به تاریخ پر بار شان آشنا ساخت. هر قدر که انسانها از حقایق تاریخ وطن خود آگاه میشوند، به همان اندازه شعور ملی آنها نیز بلند می‌رود.

پایان

(۱) در غزنه مسجد بزرگی وجود داشت که یکی از عجوبه های معماری در جهان بود و گنجایش هزاران نماز گذار را داشت. به همین جهت آنرا "مسجد عروس الفلک" نامیده بودند.

(۲) احمد علی کهزاد؛ "معنی و ریشه ای لغوی نام غزنی"؛ آرشیف و بنیاد فرهنگی کهزاد؛ پورتال افغان جرمن آنلاین.

(۳) میر غلام محمد غبار؛ "جغرافیای تاریخی افغانستان"؛ صفحه ۲۴۹؛ چاپ مجدد: مطبوعه میوند- کابل ۱۳۸۶.

(۴) میر غلام محمد غبار؛ "جغرافیای تاریخی افغانستان"؛ صفحه ۹۶، چاپ مجدد: مطبوعه میوند - کابل ۱۳۸۶.

(۵) میر غلام محمد غبار؛ "افغانستان در مسیر تاریخ"؛ صفحه ۱۰۶.

(۶) میر غلام محمد غبار؛ همانجا؛ صفحه ۱۰۷.

(۷) "دانشنامه ادب فارسی"؛ جلد سوم؛ تهران موسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ معاونیت امور فرهنگی؛ ۱۳۷۵؛ صفحه اول

(۸) میر غلام محمد غبار؛ "جغرافیای تاریخی افغانستان" صفحه ۹۶

(۹) میر غلام محمد غبار؛ "افغانستان در مسیر تاریخ" همانجا؛ صفحات ۵۷۰-۵۷۱

(۱۰) میر غلام محمد غبار؛ "افغانستان در مسیر تاریخ" همانجا؛ صفحه ۱۲۶

(۱۱) محمد محیط طباطبایی (۱۳۷۳هـ)؛ "در دری"، مجموعه مقالات، مطبوعه انتشارات کیهان؛ به اهتمام مسعود اسعدی، تهران صفحه ۵۶